

تو پسر اون یکی هستی

حسن بهگر

آقای فرخ نگهدار در یک یادداشت فیس بوکی از حزب چپ ایران (فداییان خلق) بعنوان «میراث دار و حامی سنت ملی و مصدقی» نام برده است که هم جای تأمل دارد و هم خنده. در اینکه بخشی از فعالان چریک های فدایی خلق از جمله بیژن جزنی، سابقه ی فعالیت در جبهه ملی (دوم) را داشتند و بعد به گروهی پیوستند که نام چریک های فدایی خلق گرفت، جای شک نیست. اما ادعای اینکه گروه اخیر میراث دار و حامی سنت ملی و مصدقی بوده باشد مضحک است.



غرض از نوشتن این مطلب لبخند نهادن بر لبان خواننده نیست، یادآوری تناقضات گفتار آقای فرخ نگهدار است تا خیال برش ندارد که هیچکس هیچ چیز یادش نیست.

این نکته درست است که افراد سازمانی که بعداً «چریک های فدایی خلق» نام گرفت، در جبهه ی ملی فعالیت داشتند، ولی این فعالیت برای جلب افراد به سوی گروه جزنی که تمایلات کمونیستی داشت، انجام میشد، نه در راه نهضت ملی. این فراکسیون سازی تا آنجا بالا گرفت که شنیدم دکتر سنجابی در کلاس دانشکده به بیژن جزنی اعتراض کرده بود که بهتر است خودت گروهی درست کنی و به اسم آن گروه فعالیت کنی. این روش نادرست به اعتراضات و انشعابات در جبهه ملی انجامید که خسارت بارترین آنها انداختن اختلاف درمیان دانشجویان بود و تاثیر بسیار منفی در روند فعالیت های جبهه ملی بر جای گذاشت. من در این رابطه خود شاهد بودم که آقای مسعود حجازی مسئول سازمان جوانان از شرکت فرخ نگهدار در حوزه ی جبهه ملی که در خانه زنده یاد آقای کریم آبادی برقرار بود جلوگیری کرد. فرخ نگهدار که از کوه آمده بود با کوله پشتی خود پشت در مانده بود و هرچه در می زد کسی در به روی او باز نمی کرد. لابد حال که حجازی از دنیا رفته، خیال کرده میتواند وارد شود.

همه می دانند دکتر مصدق یک لیبرال به معنای واقعی بود ولی چریکها لنینیست بودند. نمیدانم آقای نگهدار که در ادامه ی فعالیت های خود همواره با لیبرال ها مرزبندی داشت، این دو را چگونه به هم

چسبانده است، لابد همانطور که بازرگان میخواست مصدق و خمینی را به هم بچسباند! پس از انقلاب 57 نشریات فدایی سرشار از مخالفت و ناسزا به لیبرال ها بود و افرادی نظیر بازرگان و امیرانتظام و حسن نزیه را به تهمت لیبرال بودن مورد حمله قرار می داد. در آن هنگام آقای نگهدار مسئولیت بالایی در سازمان چریک های فدایی خلق داشت و قاعدتا باید نشریه ی ارگان خودشان را خوانده باشد.

دسته گل های آقای نگهدار در آن زمان در نشریه کار که زیر نظر مستقیم ایشان اداره می شد یکی دو تا نیست برای نمونه در مورد عباس امیر انتظام نوشت: «مردم قهرمان ایران پس از مدت ها انتظار شنیدند که عباس امیرانتظام به جرم جاسوسی برای آمریکا به حبس ابد محکوم گردیده است. ما رأی دادگاه را تأیید می کنیم و کیفر مربوطه را در خور خیانت های ارتکاب شده ارزیابی می نمائیم.» (1)

بدبختانه کار بدینجا پایان نیافت. هنگام صدور حکم دادگاه علیه کریم دستمالچی همین نشریه نوشت:

«در سحرگاه روز دوشنبه ۲۲ تیرماه با حکم دادگاه انقلاب اسلامی مرکز کریم دستمالچی و احمد جواهریان از سرمایه داران بزرگ، تاجران عمده و غارتگر بازار اعدام شدند. کریم دستمالچی و احمد جواهریان ... به ناآرامی های سیاسی دامن می زدند... و در رهبری جریانات آمریکائی نظیر جبهه ملی و حزب خلق مسلمان قرار داشتند. اعدام مبارک و فرخنده کریم دستمالچی و احمد جواهریان، کوخ نشینان را شادمان و امپریالیسم آمریکا را عزادار کرد. اقدام دادگاه انقلاب اسلامی مرکز در اعدام کریم دستمالچی و احمد جواهریان مورد پشتیبانی قاطع ماست.» (2) لابد امروز آقای نگهدار هنوز فکر میکند جبهه ی ملی آمریکایی است و هر که آمریکایی شد، مصدقی هم شده است!

نمی دانم چگونه می توان شادمانی برای اعدام کریم دستمالچی را که از فعالان و سازمان دهندگان تظاهرات جبهه ی ملی در 25 خرداد 1360 علیه قانون قصاص بود به پای میراث مصدق گذاشت. اینکار فقط از نگهدار ساخته است. سرنوشت تلخ کریم دستمالچی، عضو فعال جبهه ملی خارج از کشور، در هامبورگ مانند بسیاری از یاری دهندگان خمینی عبرت آموز است. می گویند او برای آقای خمینی در حومه پاریس (ورسای) خانه ای خرید تا اگر انقلاب سریع پیروز نشود، ایشان در آن خانه سکنی داشته باشند. کریم دستمالچی از همان دوره ی اقامت در هامبورگ با بهشتی هم نزدیک بود. در 25 خرداد 1360، بنا بود بازار نیز اعتصاب کند و قرار بود تظاهرات با حضور آقای بنی صدر و سران

جبهه ملی و نهضت آزادی از همان محل آغاز گردد. اما پس از سخنرانی خمینی، نهضت آزادی تبری جست و اعلام کرد که در میتینگ جبهه ی ملی شرکت نمی کند. تظاهرات بر اثر تهدید چماقدارانی نظیر هادی غفاری که همراه پاسداران مسلح، در میدان فردوسی بر مردم تاختند، بر هم خورد. جمعیت بسیار بزرگی برای شرکت در این تظاهرات آمده بود که بی سلاح و بی دفاع بود. بسیاری دستگیر و سپس اعدام شدند.

افزون بر اینها آقای نگهدار در اول انقلاب خواستار انحلال ارتش بود و هوادار پاسداران، شعار پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کنید در خاطر همه هست. فدائیان در اول انقلاب از شدت گرایشات مارکسیستی، به یکدانه خلق ایران هم قانع نبودند و مشغول خلق تراشی شده بودند. آمدند و مسأله خلق ها و حق تعیین سرنوشت برای آنها را مطرح کردند که می توانست مقدمه تجزیه ایران بشود، از جمله تأکید بی مورد بر خلق ترکمن که خودش به کسی کاری نداشت و موجب کشتار های تاثرانگیز و دردناکی در ترکمن صحرا شد.

آقای نگهدار باید انصاف بدهید این کارها با پندار و کردار مصدق همخوانی ندارد. بیش از این استخوان های او را در گور نلرزانید.

گاهی فکر می کنم آقای نگهدار دچار فراموشی شده چرا همین چندی پیش مطلبی با عنوان «۲۸ مرداد نه کودتا بود و نه آمریکایی» نوشته بود که در آن آمده بود: «رفتم خواندم و خواندم که بیشتر و دقیق تر بدانم. نمی خواستم و دیگر نمی توانستم فقط تکرار کننده حرف اسلاف باشم. من به این نتیجه رسیده ام که عزل مصدق از نخست وزیری و صدور فرمان نخست وزیری برای زاهدی، که به کودتای 28 مرداد مشهور شده، با هیچ یک از معیارها و تعاریفی که تا کنون برای کودتا تعریف شده سازگاری ندارد. چون نخست وزیر منصوب شاه بوده و عزل او نیز با فرمان شاه، طبق قانون اساسی، عملی کاملاً قانونی بوده است. «(3) این ضعف حافظه تا آنجاست که استناد به همان قانون اساسی می کند که شاه را از مسئولیت مبرا کرده است. اگر قرار بود شاه بتواند با یک عزل و نصب، نخست وزیر عوض کند فرقی با دوره ی استبداد چیست؟ خوب این دیگر ریختن آب پاکی به دست مصدق و ملیون است و حق را به شاه و انگلیس و آمریکا دادن. بی جهت نیست نگهدار در بی بی سی جا خوش کرده است. آقا جان با این داوری که حق را به شاه داده ای دیگر نمی توانی میراث دار مصدق هم باشی. اگر این نوع نگرش را به کودتاهای دیگر آمریکا مثلاً شیلی هم بدهیم که حق را باید به پینوشه بدهیم و دست آمریکا را در آنجا هم بشویم.

البته تغییر کردن حق هرکسی است و انسان ها قابل تغییرند. ولی این تغییرات 180درجه ای آنهم هر روزه، دیگر تغییر نیست اگر سرگردانی نباشد نان به نرخ روز خوردن است. مضافاً به اینکه تغییر کردن اگر در جهت بهتر شدن باشد، قابل قبول است. اگر قرار باشد که هی عقب بروی که داستان طور دیگری است.

با آقای نگهدار پس از درگذشت کیانوری دبیر کل حزب توده، در مصاحبه ای با رادیو پثواک سوئد گفت که من فرزند خلف سیاسی کیانوری هستم. به نظرم حرف آن موقعش درست بود. راه آن مرحوم هم همین بود و هر چه هم خطا می کرد حتا خطای فاحش، بعداً با قاطعیت و محکم می گفت همانطور که قبلاً گفتیم حق با ما بود! بيله ديگ بيله چغندر. کیانوری خط امام را راه انداخت و هنوز خیلی ها روی این خط مسافرکشی می کنند.

بی مناسبت نیست جوکی را که در اول انقلاب شایع بود نقل کنم. می گویند وقتی کیانوری را دستگیر کرده و چشم بسته به اوین بردند وقتی چشمانش را باز کردند از او پرسیدند می دانی کجایی؟ گفت بله می دانم. تعجب کردند و از او پرسیدند از کجا می دانی تو که ایران نبوده ای. گفت می دانم اینجا آخر خط امام است.

نگهدار گناهی ندارد پیرو خط کیانوری است، فقط بحمدالله زنده مانده و راه را ادامه داده و به آمریکا رسیده. باید او را کریستف کلمب چپ ایران بدانیم که از راه معکوس آمریکا را کشف کرده.

پنج شنبه - ۲۸ فروردین ۱۳۹۹

2020-04-16

--

(1)- کار، شماره ۱۱۴، ۲۷ خرداد ۱۳۶۰، صفحه ۲۲

(2)/ کار، شماره ۱۱۸، ۲۴ تیر ۱۳۶۰، صفحه ۱

(3)- ۲۸ مرداد نه کودتا بود و نه آمریکایی- فرخ نگهدار

[/http://iroon.com/irtn/blog/9109](http://iroon.com/irtn/blog/9109)

این لینک فعلا کار نمی کند و نمی دانم چرا

بازگشت حکومت اسلامی

حسن بهگر

اینکه می گویند قدرت انسان را کور می کند و چشمش را بر واقعیتها میبندد، درست است. خامنه ای نمی تواند ببیند که حکومتش در اثر بی لیاقتی و اختلاس و فساد ملایان و سرکوب های مکرر جنبش مردم در یک انزوای داخلی و خارجی کامل به سر می برد و در این وضع به فکر افتاده که کلمه ی جمهوری را هم از سر این رژیم بی سروته بیندازد. خامنه ای در



سخنان نوروزی خود صحبت از حکومت اسلامی کرد نه جمهوری اسلامی و این می تواند برنامه ی آینده و نیت باطنی او را به نمایش بگذارد. یادآوری کنم که خمینی هم اول از حکومت اسلامی صحبت می کرد، ولی شعار جمهوری اسلامی در گیر و دار انقلاب به او تحمیل شد. از جهت موقعیت و شرایط و جو حاکم آن زمان باید بر جمهوریت تأکید می شد تا تکلیف سلطنت روشن شود. البته آن موقع خمینی حتا می گفت روحانیان نباید در حکومت مسئولیت قبول کنند و این قبیل دروغ ها را تکرار می کرد تا مردم باور کنند. به هر حال در عمل قانون اساسی که نوشته شد یک قانون اساسی فاشیستی و توتالیتار بود و بس. به مرور موقعیت رهبر تحکیم شد و سیطره ی ولایت فقیه بر همه جا گسترده شد و هر سوراخ و سنبه ای که ممکن بود ملت از آن سر بر کند، بستند.

حال که فقط نامی بی بو و خاصیت از جمهوریت مانده و مجلس هم به فرمان ولایت فقیه نشست و برخاست می کند و حنای طلبی هم رنگ باخته، دیگر رودربایستی کنار رفته و اسم بی مسمای جمهوری هم می رود که به خاک سپرده شود و ماهیت توتالیتار رژیم اسلامی هر چه

خامنه ای در این تصور واهی است که اکنون بهترین موقعیت برای عینیت بخشیدن به ایده آل حکومت اسلامی است. در حالیکه عینیت دادن این ایده آل باید با جامعه و انسان هایی که در آن جامعه زندگی می کنند همخوانی داشته باشد و فقط با زور قابل تحقق نیست. حقانیت به زور به دست نمی آید. قدرت هرچه بیشتر با زور اعمال شود واکنش اعتراضی شدیدتری را به دنبال خواهد آورد.

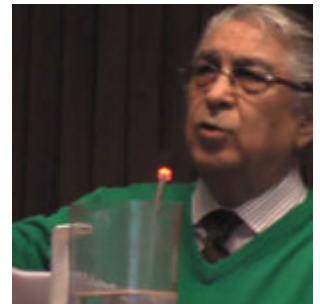
خامنه ای که حکومتش از سیر کردن شکم گرسنگان عاجز است و در توصیه ی نوروژی خود این ناتوانی را بیان میکند که : «عدهای زندگیشان بسختی قابل گذران است، مردمی که دستشان باز است در این زمینه میتوانند کمک حال آنان باشند!» حکومتی که یک قلم درآمد 700 میلیاردی را حیف و میل کرده، نمی تواند به مردم گرسنه کمک کند از مردم طلب یاری می کند یعنی از جمهور مردم می خواهد که به هم کمک کنند. او که مردم و جمهوریت را قبول ندارد، در وقت نیاز دستش به طرف آنها دراز است. این اسلامیت رژیم چه گلی بسر مردم زده است که با حذف علنی جمهوری به استقبال آن بروند؟ همه می دانند دولت در شرایط عادی هم که تحریم نبود به فکر مردم ایران نبود و بنا به اعتراف رئیس جمهور قبلی احمدی نژاد: «مشکل اینجاست که اگر مردم وضعشان خوب بشود، دیگر بعضیها را به عنوان رییس قبول نمیکنند!» یعنی رژیم گرسنگی را افزون بر خرافات دینی تبدیل به زنجیر عبودیت مردم کرده است و تصور می کند تا ابد می تواند اینچنین به حیات ادامه دهد. ناباوری مردم به حکومت و خشم و نفرتی که بر آنها مستولی شده است، از هم اکنون زنگ های خطر را برای کشور ما به صدا در آورده. رژیم زمانی می خواهد علناً اعلام حکومت اسلامی نماید و جمهوریت را حتا از نام آن بزدايد که در ضعیف ترین موقعیت خود قرار دارد.

خامنه ای بدترین موقع را برای این مانور یکسره کردن تکلیف جمهوری انتخاب کرده است. احتمالاً این کار همراه بود با حذف پست ریاست جمهور که دیگر همه چیز تابع ولی فقیه باشد. این نقطه ی عطفی در تاریخ جمهوری اسلامی خواهد بود و به احتمال قوی، فاز آخر حیات رژیم را رقم خواهد زد.

مشروطه با همراهی مشروعه، راه را بر آزادیخواهی بسته است!

منوچهر تقوی بیات

در هنگامه ی پرشور بیداری ایرانیان، آزادیخواهی دچار بیماری ناشناسی به نام مشروطه شد. گفته شده است که این واژه ی ناپایانی را نخستین بار حسن تقی زاده در سال ۱۲۸۵ خورشیدی (۱۹۰۶ میلادی) در یک سخنرانی به کار برده است. شگفت آن که این واژه یا این بیماری مرموز سرچشمه و بنیادش ناپیدا است. با این ترفند آزادی و آزادیخواهی و



حکومت قانون یا حکومت مردم قربانی واژه ی مشروطیت شده است. واژه ای که توده های ساده ی مردمان کوچه و بازار، چیزی از آن درک نمی کنند و روشنفکران و درس خوانده ها هم این واژه را به جای آزادی یا حکومت قانون و یا حکومت مردم گمان کرده اند که همان خاصیت و اثر اجتماعی و سیاسی را ندارد. مشروطه نه پارسی است، نه عربی است و نه ریشه لاتینی و یا یونانی دارد. به جای فرمان آزادی های سیاسی و آزادی مطبوعات و آزادی انتخابات در ممالک محروسه ی ایران و حقوق قاطبه ی اهالی و رعایا، واژه های؛ “منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف...”، در متنی غیرحقوقی آمد و فرمان مشروطیت نام گرفت. منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و ... چه ربطی به حقوق ملت و قاطبه ی اهالی ایران دارد. در این فرمان هرگز سخنی از آزادی و آزادیخواهی و انتخاب نمایندگان ملت نبوده است.

لغت نامه ی دهخدا درباره ی مشروطیت می نویسد: «... بعضی گمان کرده اند که عثمانیان این کلمه را به صورت اسم مفعول عربی از کلمه ٔ فرانسوی شارت ساخته اند،... به هر حال لفظ مشروطیت و مشروطیه به معنی حکومت قانونی نه در عربی مستعمل بوده است و نه در فارسی، بلکه این کلمه بوسیله ٔ ترکان عثمانی وارد زبان فارسی شده است و معنی آن حکومت قانونی و مرادف با کنستی توسیون [Constitution] فرانسوی است.» در این نوشته می بینیم که علامه ی دهخدا هم که خود مردی آزاده و مشروطه خواه بزرگی بوده، به درستی نمی دانسته است که این واژه از کجا آمده که او هم شیفته ی آن شده است. گویا دست های غیبی یا بیگانگان می خواسته اند در هنگامه ی بیداری ایرانیان، آزادیخواهی و حکومت قانون را از اندیشه آزادگان و روشنفکران پاک و رد آن را گم کنند. آن ها کتاب ارزشمند "یک کلمه" نوشته ی یوسف مستشارالدوله یعنی حکومت "قانون" را با تردستی به چیزی نامفهوم یعنی مشروطیت مبدل کردند که نه تنها معنی حکومت قانون را نداشت بلکه واژه ای گنگ و بی معنا بود. دهخدا به دنبال آرمان خودش یعنی حکومت قانون بوده و گمان می کرده مشروطه همان است که او آرزو می کند: «... معنی آن حکومت قانونی و مرادف با کنستی توسیون فرانسوی است.».

برای آن که درس خوانده ها و متجددها بیشتر به واژه ی بی بنیاد و ساختگی مشروطه بچسبند شیخی فریاد مشروعه را سرداد. توده های ناآگاه که از شرعیت اسلام چیزی نمی دانستند و دنباله رو سخنان پوچ و دروغ های بی سر و ته آخوندها بودند به فرمان آن شیخ، رو در روی مشروطه خواهان به صف آراییی پرداختند و جنگ حیدری و نعمتی بالا گرفت. دست آخر مشروطه خواهان آن شیخ را بردار کردند و با ملقمه ای از مشروطه و مشروعه مجلسی برپا کردند و هنوز مرکب فرمان مشروطه خشک نشده بود که به کمک دست های غیبی قزاق بی سواد که زیر فرمان ژنرال ایرونساید انگلیسی بود، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را انجام داد. او بر در و دیوار پایتخت کاغذی چسباند که بر آن نوشته شده بود؛ "من حکم می کنم". هم مشروطه خواهان و هم مشروعه طلبان (طالبان) ماست ها را کیسه کردند و آن قزاق بیسواد به کمک نیروهای غیبی یعنی بیگانگان بیست سال حکم کرد و شمار فراوانی از مشروطه خواهان و مشروعه طلبان به حکم او گردن نهادند و آنان که سرفرود نیاوردند سرهایشان را از دست دادند.

بیش از صد سال است که در فضای آزادی کش دیکتاتوری شاه پرست ها و شیخ پرست ها درباره ی این قزاق بی سواد دروغ پراکنی می کنند، او

را چنین و چنان و بنیان گذار ارتش نوین و دانشگاه و راه آهن سراسری می خوانند. بنیان گذار وفرمانده آن ارتش نوینی که بدون آن که یک گلوله هنگام اشغال ایران از سوی بیگانگان شلیک شود، از ایران گریخت. کسی که سواد خواندن و نوشتن نداشت و نمونه خط و امضاء واقعی او هنوز هست و ناتوانی او را در نوشتن نشان می دهد و از دانش و دانشگاه بدور بود. ساختن دانشگاه تهران ترفندی بود برای باز کردن درهای دانش و جلوگیری از نفوذ کمونیسم در ایران. اگر کسانی که او را به کودتا واداشتند و به قدرت رساندند نبودند او هرگز از سربازی به پادشاهی نمی رسید. راه آهن ایران از شمال به جنوب برای انتقال نیروهای متفقین ساخته شد در حالی که راه تجارتي باستانی جاده ابریشم از غرب به سوی شرق بود و ارتباط بین شهرهای بزرگ ایران در راه آهن رضا شاهی ندیده گرفته شد. او زمانی سردار سپه شد که سیاستمداران تحصیل کرده و شایسته ای مانند سپهبد امان الله میرزا جهانبانی، مهدی قلی هدایت، نجف قلی خان مصمص السلطنه، احمد قوام، دکتر مصدق، سپهبد محمد نجوان و ... در ایران وجود داشتند. نقد کردن خدمات انگلیسی ها در ایران، تاریخ ۵۷ ساله ی دیکتاتوری پهلوی ها و دوران جنگ سرد را در بر می گیرد که کتاب ها باید درباره ی آن نوشت. امروز که دیگر خطر کمونیسم و بلوک شرق نیست ببینید به نام اسلام چه بلایی به سر مسلمان ها و ملت ما آورده اند.

هنوز هم توده های ساده از مردمان درس خوانده و درس نخوانده نمی دانند مشروطه چیست و به چه درد می خورد. البته روشنفکران ما تلاش فراوان کرده اند و کتاب ها و مقاله ها و روزنامه ها درباره ی مشروطه نوشته اند اما مردمان میهن ما به آن سادگی که استقلال و آزادی را می فهمند و در خیابان ها فریاد می کنند، واژه ی مشروطه را درک و هضم نمی کنند و نکرده اند.

پس از فرار فرمانده ارتش نوین از ایران، رهبران سه قدرت پیروز در جنگ جهانی؛ استالین، چرچیل و روزولت، به تهران آمدند و محمدرضا فرزند شاه فراری را بر جای پدرش گماشتند. از مذاکرات کنفرانس تهران هیچ کس آگاهی نیافت. با بالاگرفتن مبارزات ملت ایران بر ضد شرکت نفت انگلیس و بیرون راندن انگلیس ها از ایران دولت انگلیس با کمک آمریکا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت قانونی دکتر مصدق را با کودتای نظامی سرنگون کرد. شاه که از ایران گریخته بود با پشتیبانی بیگانگان به ایران بازگشت و دیکتاتوری خود را استوار کرد. او با غرور و ندانم کاری و ستم، تیشه به ریشه ی خود زد، خشم

همه ی طبقات اجتماعی را برانگیخت و نقطه ای به پایان پادشاهی دوهزار و پانصد ساله ایران گذاشت.

همان دست های غیبی که انقلاب آزادیخواهی یعنی "مشروطیت" را به نا کجا آباد رهنمون شدند در نشست کنفرانس گوادلوپ (Conférence de Guadeloupe) از ۱۴ تا ۱۷ دی ماه ۱۳۵۷ تصمیم گرفتند شاه را بردارند و خمینی را که بر اوج موج انقلاب سوار بود به جای او بگذارند. خمینی خواستِ مردمان انقلابی را با خدعه دیگرگون کرد و در کنار آزادی و استقلال، "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد" را به ملت ایران غالب کرد. جمهوری اسلامی هم مانند واژه ی مشروطه، دُقه ای بود که کسی نمی دانست محتوای آن چیست. همه معنای "جمهوری" را می دانستند، "اسلامی" هم واژه ی آشنایی بود. هرکس برای خود اسلامی داشت که در نماز و روزه و حج خلاصه می شد. قرآن و حتا واژه های نماز را هم که عربی بود کسی نمی فهمید و در درازی ۱۴۰۰ سال مردمان ما به آن عادت کرده بودند. اما داد از این ترکیب اهریمنی "جمهوری اسلامی" که کسی از آن خبر نداشت. همانگونه که صد سال پیش کسی نمی دانست که مشروعه چیست. بیش از چهل سال دزدی و تجاوز و آدمکشی و فساد که جان و مال مردمان بی گناه و ثروت های کشور را به تاراج بردند، امروز دیگر همه از پیر و جوان می دانند؛ جمهوری اسلامی چیست؟ و مشروعه به چه معناست؟.

امروز دیگر همه می دانند که ایران مملکت امام زمان است. امام زمان و دست های غیبی کشور ما را به این روز سیاه دچار ساخته اند. البته امام دوازدهم یا امام زمان همان دروغی است که مانند مسیح موعود پیش از اسلام هم در ایران رواج داشته است، فقط آخوندهای مردم فریب برای پر کردن جیب های خود آن را از نو ساخته و پرداخته کرده اند. از میان نزدیک به ۸ میلیارد مردمان جهان بیش از ۱،۸ میلیارد نفر یعنی بیش از ۱۸۰۰ میلیون نفر مسلمان هستند. از این شمار مسلمانان جهان، کمی بیشتر از یک دهم آن یعنی ۲۰۰ میلیون شیعه هستند. در بین این شیعه ها جنگ هفتاد و دومت و جنگ های حیدری و نعمتی همیشه به راه بوده و هست. شیعه ها و سنی ها یکدیگر را کافر می دانند و به جان هم افتاده و با نارنجک و گلوله و قمه و ساطور از پیر و جوان همه را می کشند. امام زمان خودش غایب است و جانشینان او از زمان برپایی سلسله ی صفویه تا به امروز، از پادشاه نابالغی مانند شاه اسماعیل صفوی و یا پیرمرد شیاد و بی سوادی مانند سیدعلی با کمک دست های غیبی به جان ایرانیان افتاده اند و هر روز با بهانه و یا بی بهانه مردمان میهن ما را می کشند.

البته این نزدیک به دویست میلیون نفر شیعه در جهان هر یک برای خود امام زمانی دارند و برخی هم به امام زمان باور ندارند، اما بسیاری از آنان مردمان بی آزار و سر به راهی هستند و می گویند؛ "عیسا به دین خود، موسی به دین خود"، البته این باور آشتی جویانه قابل احترام است و با آن می شود کشور آباد و آرامی ساخت، اگر دست های غیبی و آخوندهای خونخوار و انشاء الله و ماشاالله دست از سر ملت ما بردارند.

منوچهر تقوی بیات

استکھلم - هفتم فروردین ماه ۱۳۹۹ خورشیدی برابر با ۲۶ مارس ۲۰۲۰ میلادی

نگاهی به جنبش زنان در ایران

فرامرز دادور

زنان و مردان در ایران اسیر یک حکومت مستبد مذهبی هستند و تحت لوای یک سرمایه داری بسیار فاسد و مافیایی، اکثریت مردم زیر ستم سیاسی و اجتماعی و در فقر و محرومیت زندگی میکنند. البته، آسیب های اجتماعی برای زنان بیشتر است و در چارچوب قوانین مذهبی قرون وسطائی تحمیل گشته در جامعه و وجود روابط هژمونگرانه مردانه، آنان با تبعیضات و ناتوانیهای بسیار عمیق تر روبرو هستند. یعنی علاوه بر تحمیل قوانین شرعی و ایدئولوژیک بسیار سنتی و مخرب بر زنان، آنها به لحاظ اقتصادی نیز بسیار محرومتر و ناپایدارتر از مردان میباشند. در واقع، تداوم سلطه اقتدار سیاسی و اجتماعی از سوی حکومت و سنت مرد سالارانه باعث گردیده که تبعیض های متنوع اجتماعی و اقتصادی، قانونی و حقوقی و از جمله خشونتهای اجتماعی و خانوادگی گریبانگیر زنان در ایران باشد. آسیبهای چون حجاب اجباری، تفکیک های جنسیتی، فرهنگ زن ستیز و منع حضور و کنشگری زنان در جامعه شرایط وخیمی را برای زنان و دختران ایجاد نموده است.

سوال اصلی این است که در برابر جنبش زنان که خواستار آزادی، حقوق برابر و عدالت اقتصادی/اجتماعی هستند چه نوع راهکارهای سیاسی نهفته است؟ برجستگی موضوع در این است که از همان اوان مبارزه جهانی برای حقوق زنان از اواخر قرن 19، نه تنها برای برابری حقوق در خانواده و جامعه بلکه مشخصا در جهت احقاق حق رای، قانون کار متری و حمایت اجتماعی در عرصه های مختلف زندگی، تلاش شده است. در واقع، جنبشهای اعتراضی زنان در عرصه های مختلف اقتصادی و باز تولید اجتماعی و از جمله در راستای داشتن حق سقط جنین، خدمات عمومی مراقبتی و بهداشتی و علیه انواع خشونتهای درون خانه، محل کار و سطح اجتماع و برابری جنسی و جنسیتی مبارزه نموده اند. اما در ایران هنوز بخشهای بزرگی از این حقوق اولیه برقرار نشده است. در عین حال تحت سیاستهای ارتجاعی و سرکوب گرانه حکومت، برای جنبش زنان روشن است که بخش عمده مطالبات آنها همان خواسته های طلب گردیده از سوی طبقات محروم و فرودست، نیز میباشد و علاوه بر وجود نابرابریهای جنسیتی در همه شئون جامعه، ستمهای اقتصادی و اجتماعی علیه اکثریت غالب مردم (زن و مرد) همچنان پابرجا است.

واقعیت اینست که در میان جنبش اعتراضی آزادیخواهی و عدالت طلبی، همه توده های درگیر هستند و در بین مطالبات و مبارزات آنها پیوند های گوناگون وجود دارد و بدان خاطر سرکوب فعالیتهای آزادیخواهانه اجتماعی و بازداشت کنشگران و منتقدان اجتماعی، چه مرد چه زن، همواره ادامه دارد. زنان دوشادوش مردان علیه سرکوبهای حکومتی و برای آزادی و عدالت مبارزه میکنند و نیل به آزادیهای دمکراتیک، حقوق برابر، تشکلهای مستقل، تعیین حداقل مزد، منع قرار دادهای موقت و سفید امضا و ایجاد امنیت شغلی از جمله خواسته های مشترک عمومی برای زنان و مردان در جامعه است. با توجه به وجود اشتراک عمل در راستای حقوق دمکراتیک و عادلانه، بدیهی است که ایجاد پیوند بین مطالبات متنوع اقتصادی و اجتماعی در میان جنبشهای مردمی یک ضرورت است.

اگر در جوامع دمکراتیک تر سرمایه داری، جنبشهای کارگری و مردمی فرصت بیشتری برای مبارزه با ستمهای اقتصادی و اجتماعی، نه فقط در حیطه های کارمزدی و ریاضتهای اقتصادی، بلکه در عرصه های باز تولید اجتماعی (فعالیتهای معطوف به تولید و حمایت از زندگی انسانی)، خدمات اجتماعی، بهداشتی، مسکنی، حقوق زنان و اقلیتهای ملی و مذهبی و محیط زیست، دارند، اما در جامعه بسته ایران که تبعیضات جنسیتی در قانون مملکت عجین گشته، کنشهای اجتماعی بخاطر

سرکوبهای حکومتی تنها به حیطه بسیار کمرنگ و از جمله مطالبات معاشی محدود گشته است. بنابراین، چندان فرصت سیاسی وجود ندارد که مبارزات جنبش زنان بر فراز گرایشها و سطوح مختلف و از جمله ایده های لیبرالی و سوسیالیستی به پیش رود. در عین اینکه مشکلات دیگر اجتماعی و از جمله تداوم افکار مذهبی در میان بخشهای سنتی یکی از علل برای جذب کمتری به حقوق واقعی زنان در میان بخشهایی از جامعه میباشد، اما، برغم وجود سرکوبها و بازداشتهای حکومتی، کنترل و سانسور روابط عمومی و اجتماعی و موانع اجتماعی، کنشگران راه آزادی و برابری در اشکال متنوع به حمایت از حقوق زنان ادامه میدهند.

در واقع یکی از موانع اصلی در مقابل جنبش زنان این است که در نبود وجود یک اپوزیسیون وسیع و منسجم که دارای برنامه و استراتژی معین مبارزاتی و فرهنگی باشد، تحرک سیاسی و اجتماعی کمتری، نیز در میان کنشگران آزادیخواه زنان برقرار میباشد. در غیر آنصورت، با پیوستن کنشگران مدافع زنان به جنبشها و تشکیلاتهای وسیع مردمی در میدانهای مبارزه و از جمله راهپیمایی ها و اعتصابات، مقاومت مردمی نیرومندی تحقق میابد. به یاد داشته باشیم که در هفته های اول انقلاب 57، زنان در سطح ملیونی به تظاهرات خیابانی دامن زدند اما متأسفانه از حمایت قاطع اعظم جریانات سیاسی چپ و دمکرات برخوردار نشدند. در شرایط کنونی نیز بخاطر تداوم سرکوبهای شدید سیاسی و نبود تشکلهای مردمی و از جمله سازمانهای مستقل مدافع حقوق زنان برای آزادیهای دمکرات و عدالت اجتماعی، مبارزات برای حقوق برابر جنسیتی هنوز ضعیف است.

البته تک قهرمانانی در جنبش زنان و از جمله دختران خیابان انقلاب و ورزشگاه ها و مادران دادخواه در ایران هستند که در فقدان آزادی احزاب و تشکلات سیاسی و فرهنگی و استفاده از اینترنت، توئیتر و فیسبوک و سایر وسایل ارتباط جمعی حکومت را به چالش جدی میکشند. اما این فعالیتهای شهادت انگیز جایگزین فعالیتهای جمعی، تشکیلاتی، منسجم و دارای برنامه نمیشود. پیوست مبارزاتی بین جنبشهای مردم و بویژه جنبشهای زنان و کارگری، سنگ بنای پیروزی انقلاب دمکراتیک در ایران است.

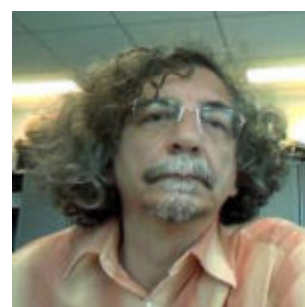
فرامرز دادور

31 مارس 2020

شرحی بر نوشته‌ی آلن بدیو درباره‌ی اوضاع ناشی از اپیدمی

شیدان وثیق

در 21 مارس 2020، آلن بدیو، فیلسوف معاصر فرانسوی، متنی درباره‌ی اوضاع کنونی در شرایط اپیدمی کوید-19، زیر عنوان «درباره‌ی اوضاع کنونی» منتشر می‌کند. در زیر، چکیده‌ی کوتاهی از آن را به آگاهی خواننده می‌رسانیم. برای مطالعه‌ی متن کامل، به زبان اصلی آن، فرانسه، و یا ترجمه‌ی آن به انگلیسی، علاقه‌مندان می‌توانند به



لینک‌های ذکر شده در پایان این نوشته رجوع نمایند.

نوشتار جدید بدیو ناظر بر اوضاع و احوالی است که اپیدمی کوید-19 در فرانسه ایجاد کرده است. روی سخن او اما بیشتر با فعالان سیاسی- نظری در فرانسه می‌باشد. او، در عین حال در نوشته‌اش، به طور خاص و با جسارت، با پندارهای پوچ و یاوه گویی‌هایی که در برخورد به پاندمی و نتیجه‌گیری از آن توسط شبکه‌های مجازی و برخی گرایش‌ها تبلیغ می‌شوند، به مقابله برمی‌خیزد.

از همان ابتدا، بدیو موضع ویژه‌ی خود را نسبت به وضعیت اپیدمی روشن می‌سازد. از نظر او «اوضاع کنونی در فرانسه، اپیدمی کنونی، با این که این بار، بنا بر ویژگی‌هایش، مرگ‌آور تر و جهان‌گیرتر است، اما به گونه‌ای، از نقطه نظر یک بیماری همه‌گیر و ویروسی، پدیداری استثنائی و بی‌سابقه نیست. پیش از این نیز در سال‌های گذشته، دنیا با شکل‌ها و نام‌های دیگری از اپیدمی - چون ایدز، ویروس ا-بولا، سارس و غیره - رو به رو شده است. در نتیجه، به گفته‌ی او: «ما با اوضاع کنونی رو به رو نیستیم».

سپس، با این که موضوع اصلی گفتار او چیز دیگری است، بدیو دست به

توضیح کلی شرایط پیدایش و شیوع ویروس کرونا می‌زند. ماجرای اپیدمی با انتقال این ویروس از حیوان به انسان (از جنسی به جنسی دیگر) در استان ووهان چین آغاز می‌شود: «
در استان ووهان چین، ویروس کرونا در میان انسان‌ها پخش می‌شود. اما در همین جا به‌دو هشدار می‌دهد که ریشه‌های گسترش جهانی بیماری را نباید از راه «
توسعه جهانی» (که منظور ضدچینی است) توضیح داد، بلکه عامل اصلی را می‌بایست در وضعیت کنونی بازار جهانی‌شده و تضادهای ساختاری دنیای کنونی ما نشان داد:

«
در این شرایط، ما باید به این واقعیت توجه کنیم که ویروس کرونا در واقع یک ویروس است که در میان انسان‌ها پخش می‌شود. اما در همین جا به‌دو هشدار می‌دهد که ریشه‌های گسترش جهانی بیماری را نباید از راه «
توسعه جهانی» (که منظور ضدچینی است) توضیح داد، بلکه عامل اصلی را می‌بایست در وضعیت کنونی بازار جهانی‌شده و تضادهای ساختاری دنیای کنونی ما نشان داد:

اما گفتار به‌دو، بیشتر متوجه جریان‌هایی است که به‌ویژه از راه شبکه‌های مجازی و اجتماعی، دست به پخش اکاذیب و «تئوری‌هایی می‌زنند که از کمترین اساس علمی تهی می‌باشند. او می‌نویسد:

«
در این شرایط، ما باید به این واقعیت توجه کنیم که ویروس کرونا در واقع یک ویروس است که در میان انسان‌ها پخش می‌شود. اما در همین جا به‌دو هشدار می‌دهد که ریشه‌های گسترش جهانی بیماری را نباید از راه «
توسعه جهانی» (که منظور ضدچینی است) توضیح داد، بلکه عامل اصلی را می‌بایست در وضعیت کنونی بازار جهانی‌شده و تضادهای ساختاری دنیای کنونی ما نشان داد:

در همین راستا، به‌دو گرایش‌های مختلف در برخورد به اپیدمی کرونا را به چند نوع تقسیم می‌کند. این دسته‌بندی را به‌طور کامل در زیر از قول به‌دو می‌آوریم. چون، افزون بر اهمیت سیاسی و نظری آن، ویژگی نظرگاه به‌دو را نیز نشان می‌دهد. انتقاد و افشاگری او در این جا البته متوجه جریان‌ها و گرایش‌های فرانسوی است اما خوب می‌دانیم که می‌توان نقد به‌دو را به همه جا و همه کشورهای تعمیم داد.

«
در این شرایط، ما باید به این واقعیت توجه کنیم که ویروس کرونا در واقع یک ویروس است که در میان انسان‌ها پخش می‌شود. اما در همین جا به‌دو هشدار می‌دهد که ریشه‌های گسترش جهانی بیماری را نباید از راه «
توسعه جهانی» (که منظور ضدچینی است) توضیح داد، بلکه عامل اصلی را می‌بایست در وضعیت کنونی بازار جهانی‌شده و تضادهای ساختاری دنیای کنونی ما نشان داد:

در ادامه، به نقد آن تصویری می‌پردازد که معتقد است که این گونه پدیدارها، چون اپیدمی، می‌توانند، «...»، را باز گشایند. او توافقی با این وهم و پندار ندارد، اما بر این باور است که این مصیبت می‌تواند شرایط پیشرفت امر انتقال داده‌های علمی در باره‌ی اپیدمی را فراهم آورد و در ضمن کمک کند به قدرت‌گیریِ سیاسیِ اعتقادات نوینی در زمینه‌ی مربوط به امور پزشکی و بهداشت عمومی، در مورد سیاست آموزشیِ برابرانه، مراقبت از سالمندان و مسائلی از این دست. این‌ها، در شرایط اپیدمی کنونی، مواردی هستند که ضعف‌ها و کاستی‌های خطرناک سیاست‌های سنتی رژیم‌های امروزی در فرانسه و جهان را نمایان می‌سازند.

بَدیو در این جا اشاره دارد به پیدایش این کمبودها و

در ادامه، به نقد آن تصویری می‌پردازد که معتقد است که این گونه پدیدارها، چون اپیدمی، می‌توانند، «...»، را باز گشایند. او توافقی با این وهم و پندار ندارد، اما بر این باور است که این مصیبت می‌تواند شرایط پیشرفت امر انتقال داده‌های علمی در باره‌ی اپیدمی را فراهم آورد و در ضمن کمک کند به قدرت‌گیریِ سیاسیِ اعتقادات نوینی در زمینه‌ی مربوط به امور پزشکی و بهداشت عمومی، در مورد سیاست آموزشیِ برابرانه، مراقبت از سالمندان و مسائلی از این دست. این‌ها، در شرایط اپیدمی کنونی، مواردی هستند که ضعف‌ها و کاستی‌های خطرناک سیاست‌های سنتی رژیم‌های امروزی در فرانسه و جهان را نمایان می‌سازند.

بَدیو در این جا اشاره دارد به پیدایش این کمبودها و

در ادامه، به نقد آن تصویری می‌پردازد که معتقد است که این گونه پدیدارها، چون اپیدمی، می‌توانند، «...»، را باز گشایند. او توافقی با این وهم و پندار ندارد، اما بر این باور است که این مصیبت می‌تواند شرایط پیشرفت امر انتقال داده‌های علمی در باره‌ی اپیدمی را فراهم آورد و در ضمن کمک کند به قدرت‌گیریِ سیاسیِ اعتقادات نوینی در زمینه‌ی مربوط به امور پزشکی و بهداشت عمومی، در مورد سیاست آموزشیِ برابرانه، مراقبت از سالمندان و مسائلی از این دست. این‌ها، در شرایط اپیدمی کنونی، مواردی هستند که ضعف‌ها و کاستی‌های خطرناک سیاست‌های سنتی رژیم‌های امروزی در فرانسه و جهان را نمایان می‌سازند.

بَدیو در این جا اشاره دارد به پیدایش این کمبودها و

در ادامه، به نقد آن تصویری می‌پردازد که معتقد است که این گونه پدیدارها، چون اپیدمی، می‌توانند، «...»، را باز گشایند. او توافقی با این وهم و پندار ندارد، اما بر این باور است که این مصیبت می‌تواند شرایط پیشرفت امر انتقال داده‌های علمی در باره‌ی اپیدمی را فراهم آورد و در ضمن کمک کند به قدرت‌گیریِ سیاسیِ اعتقادات نوینی در زمینه‌ی مربوط به امور پزشکی و بهداشت عمومی، در مورد سیاست آموزشیِ برابرانه، مراقبت از سالمندان و مسائلی از این دست. این‌ها، در شرایط اپیدمی کنونی، مواردی هستند که ضعف‌ها و کاستی‌های خطرناک سیاست‌های سنتی رژیم‌های امروزی در فرانسه و جهان را نمایان می‌سازند.

بَدیو در این جا اشاره دارد به پیدایش این کمبودها و

بی‌کفایتی‌های بزرگ - چون کمبود تجهیزات ایمنی (ماسک‌های حفاظتی...)، عدم آمادگی بیمارستان‌ها و غیره - که در این مبارزه‌ی عمومی یا در این جنگ با اپیدمی، هم اجتناب‌ناپذیر و هم ساختاری‌اند. این‌ها همه در عین حال از سیاست‌های دولت‌ها در تضعیف بخش‌های عمومی، بهداشتی، اجتماعی، خدماتی... ناشی می‌گردند که طی چندین دهه، حداقل از سی سال پیش به این سو، در فرانسه اجرا می‌شوند. اما بادیو در ضمن گوشزد می‌کند که به جز شاید چند داشمند کسی واقعه‌ی اپیدمی کرونا را پیش‌نکرده بود و می‌نویسد:

[illegible]

به طور کلی، درسی که بَدیو از این اوضاع می‌گیرد این است که اپیدمی کنونی در ایران هیچ نتیجه‌ی سیاسی ملموسی برای در کشوری چون فرانسه به وجود نخواهد آورد. او می‌نویسد: «در ایران در صورتی که دولت نتواند با شیوع ویروس کرونا مقابله کند، احتمالاً شاهد افزایش بی‌ثباتی و ناآرامی در کشور خواهیم بود. در این شرایط، دولت باید با اتخاذ تدابیر مناسب، بحران را مدیریت کند و با همکاری مردم، کشور را از وضعیت بحرانی نجات دهد.»

سرانجام فیلسوف فرانسوی با این نتیجه گیری نظری - سیاسی جستار خود را به اتمام می‌رساند:

«
[فرانسه] ...
...
- ... -
[trans-national] ...

فراپاشی رژیم پهلوی و ظهور نظام جمهوری اسلامی ایران [منظور دورانی است که از مانیفست کمونیست تا کمون پاریس (میرود) و انقلاب اکتبر 1917 تا فروپاشی این سیستم در دهه‌ی 1980 است]...

فراپاشی رژیم پهلوی و ظهور نظام جمهوری اسلامی ایران [منظور دورانی است که از مانیفست کمونیست تا کمون پاریس (میرود) و انقلاب اکتبر 1917 تا فروپاشی این سیستم در دهه‌ی 1980 است]...

لینک‌های رجوع به نوشته اَلَن بَدیو: [https://urlz.fr/ccmV](#) : پی‌دی‌اف به زبان انگلیسی

[https://urlz.fr/ccmP](#) : پی‌دی‌اف به زبان فرانسه

شیدان وثیق

فروردین 1399 - مارس 2020

cvassigh@wanadoo.fr

www.chidan-vassigh.com

سال 1399 ، باید برای مردم
ایران سالی سرنوشت ساز باشد
جهان بعد از از سر گذراندن ویروس
مرگبار کرونا

امین بیات

سرنوست ملتی که در چهل و یک سال گذشته ، و در تنگنا ترین شرایط تاریخی خود گرفتار رژیم شدند و هستند که زبانش زبان خرافات و ترور و خشن و دستش بخون هزاران جوان همچون پویا بختیاری ها آلوده است وهنوز ادامه میدهد، زندانهایش مملو از معترضین و کار بجائی رسیده است که ویروس کرونا برویروس روحانیت غلبه کرده وشاید بتواند آنها را آزاد کند، مردمی که به امیدهای از چنگ با خودکامگان سلطنتی خلاصی یافتند اما گرفتار واپسگرایی و فساد و نیرنگ بازان روحانیت شده اند، باید یکبار دیگر چاره اندیشی کنند، و خود را از دست اختاپوس روحانیت برهانند، و راه دیگری نداریم.



حوادث آبانماه آشکارا نشان داد که مقاومت منفی اقشار میانه و تهیدست پائین شهری میرود که بیک رویا رویی با کل دستگاه سرکوبگر حاکمیت ترور و خفقان برای رهایی بانجامد، و سال 99 سال بر خورد نهائی و تعیین و تکلیف آزادیخواهان با واپسگرایان قرون وسطائی (روحانیت و پاسداران) باشد.

بله سال 99 میتواند سال سرنوشت همه اقشار جامعه را تعیین کند و خلیفه خود خوانده مسلمین جهان (خامنه ای) قاتل را از قدرت مطلقه اش به زیر توسط مردمان ایران ، کشیده شود، و به بارعامهای تشریفاتی و شعر خوانی در وصف ملائی دیوانه و قاتل، تبدیل به دادگاههای محاکمه او و یارانش شود وامت سرگردان را انگشت بدهان نظاره گر افشاء جنایات چهل ساله تمامیت جمهوری اسلامی، کند واین روز دیر نیست.

شدید ترین و جدی ترین زنگ خطرها بیخ گوش خامنه ای ونظام اسلامیش به صدا درآمده، و ستون فقرات حکومت امنیتیش ازقم و مشهد فرار کرده اند، مساجد و امام زاده ها از نماز خوانان و ثنا گویان تهی، صندوق بانک مرکزی خالی، فروش نفت به صفر رسیده و بالاخره ملا ها موفق شدندالگوی انقلاب چین را به حکومت دیکتاتوری اسلامی تبدیل کنند ، اما کرونای اعزامی طلبه های چینی توانستند ریشه آخوندهای مرتجع قم و مشهد را فراری دهند، و به خاطر مشکلات اقتصادی و ورشکستگی دولت و بدستور خامنه ای به دریوزگی مقابل آمریکا افتاده

تا تحریم ها را لغو کند.

آنچه امروز مشخص است خلافت عدل علی در ایران پس از سر گذراندن کشتارهای دسته جمعی جوانان معترض آبانماه 98 پایه های نا استوارش به لرزش در آمده و در حال فرو ریختن است، انفجار مردم از گرسنگی، بیکاری و آلوده شدن به ویروس کرونا توسط پاسداران و هواپیماهای ماهان در رفت و آمد به چین، جان به لبشان رسیده ، باید دیوارهای لرزان بیت رهبری جنایتکار و شکنجه گاههای امنیتی سپاه را به رویشان خراب کنند، در این راستا اما داشتن تصویری تا حدودی روشن از آینده میتواند امید بخش باشد.

مردمان ایران در یافته اند که دردامن رای واعتماد خود به انسانهای حیوان صفتی چون خمینی، خامنه ای ویاراناش را پشتیبانی کرده ، ومشروعیت قانونی داده اندو بیک قدرت مطلقه رسانده اند و امروز ویروس کرونا به این اعتماد نا به جای مردم نسبت به آخوند های شیاد فراری ، نظرات ارتجائی و عقب مانده ی آنها را شکست داده و افشاء نموده که از امام و امامزاده، انتظار شفا دادن ندارند، جوانان خود را آماده ی هجوم فرهنگی کرده و علم و صنعت پزشکی را در مقابل هجویات ، خرافات اسلامی و فرهنگ شیادی آخوندهای مکار و حيله گر ، کرده اند.

دولت فرانسه اعلام میکند که محموله وسایل ایمنی که به ایران داده دولت ایران آنها را به عراق و لبنان فرستاده و این در حالیست که در قم 176 نفر دکترو پرستار بعلت نداشتن وسایل ایمنی آلوده به ویروس کرونا ، شده اند.

عشق به استقلال،عدالت و وطن پرستی،قانونمداری با مختصات دمکراتیک درانتظار آینده ایرانیان بعد از جمهوری اسلامی است و با اوجگیری طبقه ی استثمار شونده در برابر استثمار کننده و شکست مبارزات چهل ساله اشان و با اندوختن تجربه ، پرچم خمیده مبارزه را باهتزاز در بیاورند، تا تاریخ را خود بسازند وفرهنگ شکست را از خود دور کنند و هشیاری خود را در برابر فرهنگ خرافات ، نشان دهند، و این مهم تنها با همبستگی مردم علیه کلیت رژیم ممکن است.

همین خواست مترقی و پرسش است که میتواند زندگی را با امید به فردائی پر ازموفقیت شروع کرد، ودنیائی نوین و زیبا برای خود و هم نوعان خود ساخت، واین ممکن نخواهد شد مگر اینکه مردم و

مبارزین شناخت درست از خود و بویژه از ابعاد سیاسی پویای جامعه ، که قابلیت تاثیر گذاری برکلیه روابط اجتماعی داشته باشد، را خود به ضرورتش پی برده باشند ، آنوقت میتوان مطمئن شد که دیگران درگیر چاره اندیشی برای رهایی نیز آنها را پذیرا خواهند شد.

جهان بعد از سرگذرانیدن ویروس کرونا :

اینگونه به نظر میرسد که جهان با بحران بی نظیری مواجه شده، که یکی از بزرگترین و بیرحمانه ترین رویداد تاریخ معاصر است، پیامد های ناگوار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شگرفی از خود بجای خواهد گذاشت، اثرات مخرب جبران نا پذیر آن، نسل معاصر را از لحاظ علمی و پیشرفت آن علیرغم تحمل صدمات تقویت نموده و به عقاید عقب افتاده دینی ضربه های مهلکی وارد خواهد کرد ، خرافه پرستان دینی را رسواتر و آنها را به حاشیه جوامع خواهد کشاند.

همبستگی وهم دردی بیشتری در میان مردمان جهان بوجود خواهد آورد ، که با دوراندیشی و خرد ورزی عمیق تری توأم است که متحدان در برابر دولتهای مرتجع و عملکرد سرمایه، بایستند.

بطور حتم و با اطمینان بزودی واکسن ویروس کرونا توسط موسسات علمی و پزشکی ببازار خواه آمد ، اما آیا جهان متمدن بعد از گذرانیدن ویروس کرونا و آشکار شدن تبعات آن چگونه تغییر رفتاری با هم نوع خود که انسان باشد را درپیش و در دستور کار خود قرار خواهد داد، آیا موضوعیت رسیدگی به بهداشت و درمان عمومی، فقر و بیکاری ، کار و درآمد برای همگان مهیا خواهد شد یا نه اگر جهان سرمایه داری صنعتی بخود نیاید که به نظر من نخواهد آمد ، و عملکرد مخرب سرمایه را کنترل نکند، آیا جنبشهای رهاییبخش در عرصه جهان و بخصوص در خاورمیانه و کشورهای عقب نگهداشته شده ، به طغیان عمومی علیه سرمایه داران تبدیل نخواهد شد. دنیای بعد از ویروس کرونا باید در مسیر زدودن فقر و محرومیت ، قدمهای سنجیده بردارد و در مسیر یک زندگی انسانی پیش رود ، به رفع بیکاری، تبعیض و تقویت سیستم درمان و بهداشت در سراسر جهان و بصورت برابر برای همه انسانها از نژادسیاه و سفید و بوربه یکسان رفتار انسانی انجام دهد، واین ممکن نخواهد شد مگر در اثر روز افزون شدن مبارزات آزادیخواهان.

ویروس کرونا جمهوری اسلامی را به عمق بیکفایتی کشاند، ستاد های نیروهای مسلح بدستور رهبر مزدورشان تشکیل شده و عملاً حکومت نظامی

در تهران و شهرهای بزرگ آنهم توسط پاسداران باجرا در آمده و مزدوران اسلحه بدست و آدم کش رژیم در خیابانها پرسه میزنند، و کنترل مردم را شدت داده و به خیال خود فرمان صادر میکنند و بسبب فرماندهان حکومت نظامی شعار میدهند که درمدت چند روز خیابانها را خلوت خواهند نمود و آنها مجددا زمام امور را بدست بی کفایت خود خواهند نگهداشت، هرج و مرج و بی کفایتی را بیشتر به نمایش گذاشته اند، با بر خوردار نبودن از هیچگونه امکانات دفاعی و کمک رسانی و مقایسه چگونگی مقابله با ویروس کرونا در چین با ایران به بی اعتمادی مردم نسبت به حکومت بسیار افزوده شده، و مردم دریافته اند که جمهوری اسلامی از وقوع فاجعه ی کرونا بعنوان سرپوش گذاشتن بر واقعیات استفاده میکند. امر مبارزه با کرونا باید توسط خود مردم و شوراهای مردمی در شهرها در دستور کار قرار بگیرد نه بدست مشتی مسلسل بدست و احتکارگر که تنها اقدامات نمایشی و ایجاد ترس و وحشت در جامعه، می کنند

حرفهای بی محتوای خامنه ای در توهم کرونا به عمق جنگ روانی وبا هدف ترس از افکار عمومی و تحریک علیه آمریکا و سرپوش گذاری در بی کفایتی داخلی است، حکومت توانائی لجستیکی تامین مواد غذایی و اجراء عملیاتی ندارد، و دامن به خرافات پراکنی در مقابل شکستی که خورده میزند، و رفتارهای عوامفریبانه در تمام سطوح را رواج داده و این همه خبراز بروز یک فاجعه ملی میدهد، هرج و مرج در فرایند درمانی رواج یافته و آخوند ها در اوج شیادی در بیمارستانها پرسه میزنند، و دولت در حال حاضر هیچگونه مسئولیتی در قبال سلامتی مردم احساس نمیکند.

بنظر من پروژه جایگزینی رژیم رقم خورده است، و اما خامنه ای هیچ چیز حتی جان مردم، برای باقی ماندن در قدرت را ترجیح نمیدهد، باید او را از منبر پوسیده قدرتش پائین کشید، او امروز در ایران فضای امنیتی ایجاد کرده تا هیچکس در ایران احساس امنیت نکند، آنچه مهم است اینکه مردم میدانند با باقی ماندن خامنه ای در قدرت روز خوش نخواهند داشت و مماشات راجایز نمیدانند، همانطور که استبداد صغیر محمد علیشاهی به سفارت روسیه ختم شد اما باید مستبد کبیر خامنه ای، دستگیر و بدست قانون سپرده و محاکمه شود.